

و عجز و بد خلق رسول صلی الله علیه و آله پس بسوی اهل قبا آمد و
گفت من رسول رسول خدایم بسوی شما ایستاده ام و کبریا پوشانیده
است در او فرموده است که در خانه از خانه های شما منزل گیرم و همان
باشم چون بر او دیدند که بزنان می میگفتند با یکدیگر گفتند که آنچه ما
از رسول صلی الله علیه و آله دانستیم این است که از خواهرش نمی میگفتند پس
این چیست که این فردی که دو کس را پیش رسول صلی الله علیه و آله
فرستادند تا حال معلوم کنند رسول صلی الله علیه و آله قیلوله کرده بود و
بودند تا بیدار شدند گفتند یا رسول الله تو را بوجده را فرستاده فرموده
ابوجده کیت گفت رسولی که بجا فرستاده و هکله تو در بر او تکی کردی
تو پوشانیده او را ما ندیدیم که از حال وی پرسیم ترا رسول صلی الله علیه و آله
در غضب شد چنانکه رنگ مبارک وی سرخ بر آمد پس فرمود که کذب
علی سعداً فلیتبعوا سعده من ان ریس فرمود که ای فلان و ای فلان
زود بروید اگر ویرا در بایید بکشید و بسوزید با تاش و لکن کانی بزم
شما را بکرا این که چون بوی رسید کار و در کفایت کرده باشد پس ویرا
با تاش بسوزید آن دو کس بوی آمدند و ای زنده بود تا بول کند ماری
ویرا گزیده بود و مرد **و از آن جمله است** که رسول صلی الله علیه و آله
آمد و در مدینه غنا در ایام حیات وی زیارت می کرد و شهادت
می خواند غلام و چهار نیک داشت که ایشانرا بدتر ساخته بود در ایام خلافت
عمر رضی الله عنهما اتفاق کرد و ویرا بکشند چون عمر از آن شهادت گرفت

الدرک

الله و رسول همیشه رسول صلی الله علیه و آله می فرمود بر خیزید تا بروم
و شهیدم و از زیارت کنیم **و از آن جمله است** که روزی رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که کیت که برود و خال بدن نیج را بکشد و دل
را از وی قانع گرداند عبد الله بن انیس رضی الله عنه گفت مز بوم
یا رسول الله و بر اوست کن که چون ویرا بر بینی هر اسی از وی در دل تو خرا
الله علیه و آله فرمود که چون ویرا بر بینی هر اسی از وی در دل تو خرا
اقاد گفتم یا رسول الله سوگند بآن خدای که ترا گزارد داشته است
که من هرگز از نیج چهره تر سیده ام و خال بدن نیج آن وقت در عرق
می بود عبد الله بن انیس روی بفرمات آورد وی گفته است که پیش
از خود با تاق بودی را دیدم که هر اسی در دلم افتاد و دستم که آن
کسی است که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است از من پرسید که
چرا کسی گفتم بجا می بیرون آمده ام شب پیش شما می توان بود گفتم
آری در عقب من یا در عقب وی روان شدم پس نماز دیگر را
سبک بگذارم و ترسان از آن که مرا بر بند بوی رسیدم و ویرا بشنیدم
بزدم و بکشتم **و از آن جمله است** که ثقیف و انصاری فرام
رسیدند که می خواستند از رسول صلی الله علیه و آله سؤال کنند ثقیفی
انصاری را گفتم که این شهرت و هر وقت که می خواهی بر رسول
صلی الله علیه و آله در می توانی آمد و دستوری ده پیشتر از تو سؤال
کنم دستوری داد ثقیفی پیش آمد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تو